

نکاتی در باره مساله مذهب و شیوه برخورد به آن



حمید تقوایی

در تحولات سیاسی پنج، شش ساله اخیر جامعه ما، مذهب نقش بارز و برجسته ای داشته است. بهره گرفتن دول امپریالیستی غرب از توهومات و خرافات مذهبی توده های مردم در به صحنه آوردن خمینی، به انحراف کشاندن کامل انقلاب و بالاخره روی کار آوردن و قبولاندن رژیم جمهوری اسلامی بعنوان حکومت یک حکومت "ضد امپریالیستی و انقلابی" و سپس اتکای این رژیم بر قوانین شرعی و آیات و احکام "آسمانی" در بازپس گرفتن دستاوردهای قیام، سرکوب جنبش کارگری و کشتار نیروهای کمونیست و انقلابی و بطور خلاصه در برقرار کردن یکی از هارترین و خونخوارترین دیکتاتوری های امپریالیستی در دوران حاضر، تمام این واقعیات نشاندهنده حضور فعال مذهب در این دوره از حیات سیاسی جامعه ما و مکان ویژه آن در مبارزه طبقاتی است. در این دوره نه تنها رژیم جمهوری اسلامی، بلکه تمامی نیروهای سیاسی بورژوائی بانحاء مختلف مذهب را در خدمت منافع کل طبق ای که نمایندگی آنرا بهده دارند، به کار گرفته اند. اما اگر رژیم جمهوری اسلامی قدرت جهمی خود را بیش از هر چیز مدیون اتکا به اسلام و بکار گرفتن احکام و قوانین فقهی و شرعی در تحمیق و سرکوب توده ها و ایجاد جو ترور و اختناق در جامعه است، برای نیروهای اپوزیسیون غیر چرولتری این رژیم نیز، از مجاهدین و شورای ملی مقاومت گرفته تا لیبرالهای بازمانده از نهضت آزادی و جبهه ملی و سلطنت طلبان آشکار، اسلام حاکم مطلوبیت ویژه خود را دارد. این نیروها در دعوی بین خود و "حکومت آخوندی" خمینی

که یک دعای درون خانوادگی بورژوائی است، از اسلام حاکم به مثابه پرده استتار ماهیت طبقاتی رژیم و همچنین پوشاندن ماهیت و اهداف طبقاتی خود سود می برد.

سلطنت طلبان آشکار بزچم پوسیده و مضحک شوونیسم فارس در مقابل اعراب و مذهب عربی اسلام را بدست گرفته اند، لیبرالهای سنتی یا سلطنت طلبان شرمگین شعار "جدائی مذهب از دولت" را تا حد محکوم کردن هر نوع حکومت مبتنی بر ایدئولوژی کش داده ند و بالاخره مجاهدین و شورای ملی مقاومت، این لیبرالهای تازه به دوران رسیده، "اسلام دمکراتیک رجوی" را در مقابل "اسلام خمینی" علم کرده اند. اما وجه مشترک نقد تمام این نیروها از رژیم عبارت است از پنهان داشتن ماهیت بورژوا - امپریالیستی رژیم جمهوری اسلامی از چشم توده های طبقه کارگر، تبرئه کردن بورژوازی و امپریالیسم و جهت دادن به تمامی نارضایتی ها و مخالفت ها به سمت شخص خمینی و اسلام نوعخاص خمینی. آنها در تبلیغات عوامفریبانه خود تمام جنایات و ددمنشی های بورژوائی جمهوری اسلامی و تمامی مشقات و بی حقوقی های اقتصادی و سیاسی که این رژیم به توده های مردم تحمیل کرده است را به "دجالیت خمینی و سفاهت فقها"، "روحانیت مرتجع"، "ولایت فقیه" و خلاصه آنچه مایلند تحت عنوان "آخوندیسم" حساب آنرا از مذهب اسلام جدا کنند، نسبت می دهند تا با به پایان رسیدن عمر متحضر جمهوری اسلامی از یکسو نظام سرمایه اری و حاکمیت بورژوازی در ایران و از سوی دیگر نقش و عملکرد مذهب در حراست و پاسداری از این نظام همچنان محفوظ و مصون بماند. امپریالیسم و سرمایه داری برای حفظ حاکمیت و سلطه خود از یکسو به اعمال دیکتاتوری وحشیانه و کشتار و سرکوب تحت لوای مذهب و از سوی دیگر به پرده پوشی از ضرورت و خصلت طبقاتی این کشتار و سرکوب و پنهان داشتن نقش و اقعی مذهب در این میان نیازمند است و از این رو هم "اسلام فقاهتی خکینی" و هم "اسلام رجوی و بنی صدر"، هم "حکومت بوسیله آخوندها" و هم محکوم کردن "آخوندیسم"، هر دو برای کل بورژوازی ایران و در سیاست های این طبقه در مقابله با انقلاب و جنبش کارگری و کمونیستی مطلوبیت و جایگاه خاص خود را دارد. بنابراین نقش و عملکرد سیاسی مذهب را در شرایط حاضر مبارزه طبقاتی در ایران میتوان در این جمله خلاصه کرد: سرکوبگری در خدمت رژیم بورژوائی حاکم و عوامفریبی و توهم پراکنی در خدمت اپوزیسیون بورژوائی این رژیم.

پس اگر بگوئیم که در شرایط حاضر نقد رژیم جمهوری اسلامی و نیروهای اپوزیسیون بورژوائی آن، بدون شناخت و نقد عمیق مذهب و نقش و عملکرد سیاسی آن در این شرایط امکان پذیر نیست،

سخنی به گزاف نگفته ایم. امروز تقریباً در تمامی عرصه های مبارزه طبقاتی، از مبارزه بر سر قانون کار و انحلال انجمن های اسلامی در کارخانجات گرفته تا آزادی زندانیان سیاسی و از افشای سیاستها و اهداف "آلترناتیوهای" بورژوازی رژیم جمهوری اسلامی تا مبارزه برای بسیج توده ها حول دمکراسی انقلابی و سرنگونی رژیم، برخورد به مساله مذهب به امری اجتناب ناپذیر تبدیل شده است.

اما از آنچه گفتیم چنین نتیجه می شود که حزب ما باید در تمامی این عرصه ها تبلیغ علیه مذهب را اساس کار خود قرار دهد؟ آیا مبارزه علیه جمهوری اسلامی، مبارزه علیه اسلام را به یک هدف سیاسی ما تبدیل می کند؟ یا باید بین مذهب توده ها با مذهب بورژوازی تفاوت قائل شد و تنها به افشای "سواستفاده های بورژوازی" از مذهب بسنده کرد؟ و ...

در مقاله حاضر سعی شده است تا با مطالعه دقیق تر مساله مذهب و نقد پرولتری آن، به این سئوالات پاسخ گفته شود.

۱_ نقد مارکسیستی مذهب

خصالت ضد علمی مذهب

سیستم نظری مذهب و جهان بینی مذهبی، یعنی مجموعه آن اصول و احکامی که هر مذهب معین در توضیح جهان - جامعه و طبیعت - بیان داشته و آن قواعد و قوانینی که در مورد راه و رسم و شیوه زندگی فردی و اجتماعی انسانها مقرر کرده است، بر پایه اعتقاد به یک نیروی ماوراء طبیعت و مافوق انسان که آفریننده و حاکم بر جهان و قادر و عالم بر همه چیز و همه کار است، قرار دارد. نیروئی که گر چه در همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است، اما شناخت عقلائی بشر تماماً به عدم وجود آن حکم می کند. نیروئی که از حیظه شناخت حسی و تجربی بشر خارج است، اما اراده او بر هر آنچه در این حیظه است سایه افکنده است. نیروی موهومی که عظمت و قدرت او، بهمان اندازه مجهولات انسان است.

باین ترتیب ایدئولوژی مذهبی، درست برخلاف علم، "معلول" را با "مجهول" توضیح می دهد و توهمات انسان در باره نیروی تخیلی و ذهنی را بجای جهل او بر نیروهای عینی جهان واقعی می نشاند. خردمندترین انسان مذهبی کسی است که هر سئوالی را با "چون خدا خواسته است" پاسخ گوید و هر حرکت و تغییر و تحولی را ناشی از مشیت الهی بداند. (و تنها بر اساس این معیار

واژگونه است که حجج اسلام، این جاهل ترین انسانهای عصر ما، میتوانند بر خود نام "علمای اعلام" بگذارند).

این تناقض و تقابل کامل مذهب با علم موجب میشود که به موازات پیشرفت علم و بهمان اندازه که که آگاهی انسان بر جهان پیرامن خود گسترش می یابد، سیستم نظریه مذهب نیز – چه در برخورد به پدیده های طبیعی و چه در باره قوانین و قواعد زندگی اجتماعی – بیشتر رنگ ببازد و بی اعتبار تر شود. بطوریکه امروزه هر کسی که از سطح متوسطی از سواد و فرهنگ برخوردار باشد، نمی تواند روایات مذهبی در باره آفرینش جهان و انسان و تحولات و پدیده های طبیعی را چیزی بیش از داستانهای تخیلی و خرافی مربوط به عهد طفولیت بشر بداند و یا کمترین ارزشی برای نظرات اجتماعی مذهب، مثلا در باره مفهوم عدالت در قوانین قضائی و یا رهنمودهای بهداشتی و یا حدود حقوق اجتماعی زنان و بردگان و غیره قائل باشد. اینکه چرا با این وجود هنوز مذهب قدرت و نفوذ خود را در میان توده های وسیعی از مردم عصر ما حفظ کرده است، مساله ایست که پائین تر به آن خواهیم پرداخت. قبل از آن لازم است تا در مورد برخورد اته نیسم و مارکسیسم به مذهب، که هر دو در نقد سیستم نظری مذهب با اتکاء به دستاوردهای علمی وجه مشترک دارند، توضیحاتی بدهم.

اته نیسم و مارکسیسم در برخورد به مذهب

نقد مذهب به مثابه یک سیستم نظری در باره پدیده ها و قوانین طبیعی و اجتماعی، تنها مختص به مارکسیسم نیست. هر مکتب فکری و جهان بینی غیر مذهبی، بدرجه ای که بر شناخت علمی جهان و دست آوردهای علمی بشر متکی باشد، بهمان نسبت در مقابل مذهب قرار میگیرد. چنین مکاتبی مدتها قبل از مارکس بخصوص بوسیله متفکرین و دانشمندان بورژوازی، پایه گذاری شده و تکامل یافته بود. بورژوازی انقلابی اروپای قرن ۱۸، بدنبال رنسانس علمی و فرهنگی که از چندین قرن قبل در اروپا آغاز شده بود، توانست شیوه علمی جهان را بجای اسکولاستی سیستم کلیسا و دست آوردهای منطق و خرد انسانی را بجای خرافات مقدس قرون وسطائی بنشاند و به این ترتیب ماتریالیسم و اته نیسم، مکاتبی که به قدمت خود مذهب بودند، را تکامل ببخشد و از قدرت و نیروی تازه ای برخوردار کند.

مارکسیسم نیز یک ایدئولوژی ماتریالیستی و اته‌ئیستی است. یعنی به این حقیقت معتقد است که اولاً هیچ نیروئی ماوراء طبیعت و جامعه و مافوق آن وجود ندارد و ثانیاً تمامی اعتقادات و ذهنیات انسان، یعنی آنچه فرهنگ بشری به معنای وسیع کلمه – نظرات و مکاتب مختلف فلسفی و علمی، اخلاقیات و آداب و رسوم اجتماعی، مذهب، هنر و ... – را میسازد، از ماده و شرایط مادی زندگی انسانها، از رابطه عینی انسانها با طبیعت و با یکدیگر، نشأت گرفته است. بنابر این مارکسیسم در اصول و مبانی خود در مقابل هر نوع مذهب و طرز تفکر مذهبی قرار می‌گیرد. اما همانگونه که مارکسیسم از ماتریالیسم مجرد، یا ماتریالیسم مکانیکی فراتر می‌رود، نقد مارکسیستی مذهب نیز به اته‌ئیسم محدود نمی‌شود.

روش دیالکتیکی شناخت مارکسیستی، مذهب را نه تنها بعنوان یک ایدئولوژی خرافی و تخیلی، بلکه همچنین بعنوان یک پدیده اجتماعی که ضرورت وجودی معینی دارد، مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌دهد. آن ضرورت‌های عینی و واقعی که باعث ایجاد و بقای خرافات و توهمات مذهبی شده است را می‌شناسد و توضیح می‌دهد و به این اعتبار نیز مذهب را نقد می‌کند. عبارت دیگر نقد مارکسیستی مذهب، از نقد آن بمثابه یک ایدئولوژی و سیستم فکری در خود، ایدئولوژی آسمانی که مردود است چون خرافه و توهم و تخیل است، فراتر می‌رود و عمیق‌تر می‌شود و به نقد مذهب زمینی، به نقد نقش و ضرورت اجتماعی مذهب، بسط پیدا می‌کند. وجه مشخصه نقد مارکسیستی مذهب، یعنی وجه تمایز آن از نقد اته‌ئیستی بورژوائی، در همین نکته نهفته است.

علل وجود بقای مذهب

برای مبارزه عمیق و اصولی با مذهب، باید به این سؤال پاسخ گوئیم که چرا مذهب، علیرغم نامعقول و غیر منطقی بودن اصول و احکام آن و علیرغم تناقض آشکار توهمات مذهبی با واقعیت و تجربیات عینی توده‌های مردم، طی قرنهای متوالی در میان توده‌ها نفوذ داشته است؟ آیا علت صرفاً ناآگاهی و نادانی مردم است؟ روشن است که این پاسخ ماتریالیستی مساله نیست. اعتقاد به مذهب خود عین جهل و نادانی است و نادانی را نمی‌توان با نادانی توضیح داد. مارکسیسم می‌آموزد که ذهنیت انسانها نتیجه و انعکاس عینیت زندگی آنان است؛ پس باید به این نکته پی برد که

ذهنیت مذهبی و اعتقاد هزاران ساله بشر به خدا و ماوراء طبیعه، انعکاس کدام شرایط و مناسبات عینی در زندگی اجتماعی او است.

انگلس بروشنی به این سؤال پاسخ میدهد "تمام مذهب ... چیزی بجز انعکاس تخیلی آن نیروهای خارجی که زندگی روزمره انسان انسان ها را کنترل می کنند، در مغز انسان نیست، انعکاسی که در آن نیروهای مافوق طبیعی ذا بخود می گیرند" (آنتی دورینگ).

انسان اولیه مقهور طبیعت است. نیروهای طبیعی که ماهیت، منشاء و عملکرد آنها کاملاً برای انسان ناشناخته است، تمام ابعاد زندگی او را تحت سیطره دارد. عجز و ضعف مطلق انسان در برابر این نیروها، باعث می شود که او خدایان را خلق کند و به آنان پناه ببرد. او تلاش می کند تا با تقدیس و ستایش و با ایثار و قربانی دادن، خدایان را بر سر لطف آود و از این طریق طبیعت قاهر را تحت نفوذ خود در آورد. آری، مذهب، همانگونه که مارکس می گوید "مخلوق انسان در تنگنا افتاده است".

اما اگر خدایان و مذاهب اولیه، وجود خود را مدیون ضعف و جهل انسان در برابر طبیعت بودند، بقا و ادامه حیات اعتقادات مذهبی در قالب مذاهب پیچیده تر، مدیون آن نیروهای اجتماعی است که با تکامل جامعه بشری و ظهور طبقات و سلطه مناسبات طبقاتی در جامعه بر زندگی انسانها حاکم می شود.

برای انسان، قهر طبقاتی، کمتر از قهر طبیعت هراسناک، مرموز و ناشناخته نیست. انسانی که زندگی اجتماعی او تابع و مقهور مناسبات و روابطی است که گوئی کاملاً خارج و مستقل از خواست و اراده او عمل می کنند، ناگزیر در ذهن خود اراده خداوند را بر جامعه حاکم می کند و سرنوشت خود را تابع اراده او می پندارد، تا به این ترتیب به جهل و عجز و هراس زمینی خود، یک توجیه، مفهوم و غایت آسمانی ببخشد. انسانی که در تنگنای مناسبات و روابط طبقاتی گرفتار شده است، آزادی و رهائی خود را در آسمانها می خوید. خدا، مظهر کمال انسان ناقص و از خود بیگانی زمینی می شود، عدل الهی، بیعدالتی اجتماعی را قصاص میدهد و بهشت آسمانی مصائب جهنمی را که انسان بروی زمین برای خود ساخته است، جبران می کند. در سراسر تاریخ جوامع

طبقاتی، علت و زمینه عینی نفوذ مذهب در میان توده ای تحت ستم و استثمار، چیزی به جز این نبوده است.

لنین این مطلب را در مورد جهان سرمایه داری عصر ما نین توضیح می دهد:

"خدایان را خوف خلق نمود." ترس نیروی نهانی سرمایه - نهانی به این خاطر که عمل آن نمی تواند بوسیله توده ها پیش بینی شود، نیروئی که در هر قدم زندگی کارگر و کاسبکار کوچک را با ورشکستگی و انهدام "ناگهانی"، "غیر منتظره" و "تصادفی" تهدید نموده و بدنبال خود گدائی، فقر، فحشا و مرگ از گرسنگی می آورد - این است آن ذی‌شبه مذهب معاصر که در وهله اول و پیش از هر چیز یک ماتریالیست باید در نظر داشته باشد، ... " (مقاله "روش حزب کارگران نسبت به مذهب")

از آنچه تاکنون گفتیم چنین نتیجه میشود که تا جامعه طبقاتی برجاست، مذهب نیز وجود خواهد داشت و تنها زمانی که استثمار انسان از انسان و تبعیض و نابرابری بی حقوقی و نایمی اجتماعی و اقتصاد یناشی از آن از جامعه رخت بر بسته باشد و انسانها، با اراده آزاد و آگاهانه خود، بر سازمان جامعه مسلط گردند و سرنوشت و مقدرات زندگی خود را در دست گیرند، تنها در چنین شرایطی از مذهب، این همزاد و همراه همیشگی استثمار و ستم طبقاتی نیز اثری بر جای نخواهد ماند. بعبارت دیگر امحای کامل مذهب، تنها با محو نظام طبقاتی ممکن می گردد. اما این هنوز نیمی از واقعیت است، نتیجه دیگر آنست که جامعه طبقاتی برای حفظ و بقای خود به مذهب - همانطور که به تمام ابعاد فرهنگ ایده آلیستی که خود خلق کرده است - نیازمند است.

رابطه عینیت با ذهنین رابطه ای یک طرفه نیست. ذهنیت انسانها - خواه همچون نظرات و استنتاجات علمی بازتاب حقیقی شرایط عینی زندگی باشد و خواه همچون توهمات و خرافات مذهبی انعکاس واژگونه و تخیلی آن - تنها انعکاس انفعالی واقعیت زندگی آنان نیست، بلکه بنوبه خود بر پروسه عینی زندگی انسانها تاثیر می گذارد. مذهب بمثابه جزئی از فرهنگ ایده آلیستی مسلط در جامعه طبقاتی، نتیجه و معلول مناسبات طبقاتی و در عین حال پاسدار و حافظ این مناسبات است. ندیدن هر یک از این دو جنبه مبین درک و برخورد متافیزیکی- از یک سو ولونتاریسم و از سوی دیگر دترمینیسم - نسبت به مذهب است و انحرافات سیاسی معینی را در مبارزه با مذهب موجب می گردد که در صفحات بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما قیل از آن

لازمست تا در بحث خود، از شناخت مذهب آسمانی و علل و زمینه های عینی وجود و بقای آن فراتر برویم و به مطالعه مذهب زمینی و نقش و عملکرد اجتماعی آن بپردازیم.

نقش و عملکرد اجتماعی مذهب

ایدئولوژی تخیلی مذهب، در قالب یک پدیده و نهاد عینی اجتماعی مادیت می یابد و وظیفه معینی را در خدمت آنچه که وجود خود را مدیون آنست، یعنی مناسبات و روابط طبقاتی در جامعه، بعهد می گیری. این قالب زمینی مذهب پدیده ای است مرکب از: روحانیون یا سلسله مراتب سازمان نمایندگان خداوند بروی زمین؛ فقه و شرعیات، یعنی قواعد و دستورالعمل هائی در باره حقوق و مناسبات اجتماعی و اقتصادی و حتی زندگی خصوصی افراد جامعه که تا حد معینی در جامعه عملی و پیاده می شود؛ موسسات مذهبی شامل مقابر قدیسین و امامزاده ا، عبادتگاهها و زیارتگاهها، املاک و تاسیسات وقفی و غیره؛ سنن و مراسم مختلف مذهبی بمناسبت اعیاد و سوگواریها، تولد مرگ و ازدواج و طلاق افراد جامعه؛ و بالاخره موقوفات و نذورات و باج و خراجهای از این قبیل (مانند خمس و زکات و حق امام و غیره و غیره در اسلام) که مخارج زندگی انگلیروحانیون و نگهداری تاسیسات مذهبی را تامین می کند.

نقش و عملکرد اجتماعی تمامی این دستگاه عریض و طویل را می توان در توجیه و تحکیم ستم و استثمار طبقاتی، خلاصه کرد. ویژگی و خصلت ماورا طبیعی و فوق بشری مذهب آسمانی، بمثابة یک آئین مقدس که احکام و دستورات آن در مورد زندگی و در تعیین قابلیت ها و امکانات بی شماری برای ایفای این نقش برخوردار می کند. ما در اینجا به مهم ترین این قابلیت ها اشاره می کنیم.

مذهب مدافع و توجیه گر استثمار و ستم طبقاتی است.

در کلیه مذاهب، نابرابریها و تبعیضات اجتماعی و اقتصادی ناشی از نظام طبقاتی، بمثابة امری مقدر و الهی تلقی شده و مشروعیت می یابد. اعتقاد به اینکه فقر و تنگدستی و یا سعادت و دولتمندی هر فرد ناشی از اراده و مشیت خدائند است و عدل الهی کیفر دهنده ستم ها و بی عدالتی ها نیست که انسانها نسبت بهم روا می دارند، مقاومت در برابر ستم و تبعیض طبقاتی را هم ارتداد

و سرپیچی از اراده الهی و هم عملی بی حاصل و عبث جلو میدهد، و از این رو موجب صبر و تحمل و تسلیم و تمکین زحمتکشان و راحتی وجدان و رضای خاطر استثمارگران می شود.

"آنهايي که در تمام زندگي خود زحمت کشيده و در فقر بسر مي برند توسط مذهب تعليم مي يابند که تا هنگامي که بر روي زمين هستند بردبار و مطيع باقی بمانند و به اميد پادشاهي بهشتي راحت باشند، ولي آنهايي که از طريق کار ديگران زندگي مي کنند توسط مذهب تعليم مي يابند که تا هنگامي که بروي زمين هستند به سخاوتمندي عمل نمايند. بدین ترتيب مذهب راه بسيار ارزاني براي توجيه موجوديت خود بمتابه استثمارگران به آنها نشان داده و براي راحتی در بهشت بليطي به قيمت معتدل به آنان مي فروشد" (سوسيالیسم و مذهب – لنين)

بعلاوه مذهب در حمايت از ستم و استثمار طبقاتي، نقش مستقيم و بالفعل تری از "تعليم و ارشاد" نیز ایفا می کند. اگر در آیات و روایات مذهبي پاداش تبعیت و اطاعت از استثمارگران در دنيای ديگر و با وعده بهشت داده شده است، در عوض قوانين فقهی و شرعی، قصاص سرپیچی از استثمارگران و قيام عليه منافع آنان را در همين دنيا و با خد و تعزير ميدهد. به این ترتيب مذهب عملا و مستقيما وظيفه دفاع از استثمار و خراست از منافع استثمارگران را بعهده ميگيرد. مذهب اسلام در دوره حاکميت جمهوری اسلامی در ايران، بخصوص در انجام این وظيفه از چیزی فروگذار نکرده است.

مذهب ذاتا و ماهيتا آئينی ضد ديمقراسی است.

اساس و مبناي هر نوع مذهبي را اطاعت و فرمانبرداري بی چون چرا از خداوند و پیروی اکيد از دستورات و قوانين الهی تشکیل ميدهد. و این معنای بجز سلب حق بدیهي و مسلم انسان در تعیین سرنوشت و مقدرات زندگي اجتماعی و حتی خصوصي خود، و تفويض این حق به خداوند ندارد.

مذهب نه تنها اوصولا خواست و اراده مردم را در تعیین حقوق اجتماعی و وضع قوانين – چه بشيوه پارلمانی و چه شورائی – را برسمیت نمی شناسد، بلکه این حق را تماما به خداوند و عملا نمايندگان او بروي زمين، یعنی روحانيون، پاپ و کشيش ها و آيت الله ها و حجت الاسلام ها،

واگذار می کند و مردم را به اطاعت و تبعیت از آنان فرا می خواند. این خصوصیت مذهب آنرا به آئینی دگم و تغییر ناپذیر، مستقل از و مافوق اراده ردم و نافی ابتدائی ترین حقوقدکراتیک آنان تبدیل می کند و آنرا در تقابل و ضدت کامل با دمکراسی بمعنای عام، حتی به مفهوم بورژوائی آن، قرار میدهد. دیکتاتوری اسلامی ایران در این مورد نمونه های بسیار بدست داده که بارزتر از همه مضحکه طرح و تصوصب لایحه قصاص و قانون کار اسلامی است.

مذهب عامل ایجاد تفرقه در میان توده هاست:

تا آنجا که به حقوق اجتماعی و فردی باز می گردد، منظور هر مذهبی از انسان و یا افراد جامعه، صرفا مومنین یا معتقدین به همان مذهب معین است. مفهوم مذهبی عدل و برابری نیز – حتی اگر تبعیضاتی که بر حسب موقعیت طبقاتی و میزان دارائی افراد در احکام حقوقی مذاهب وجود دارد را در نظر نگیریم – همانا مساوات میان این مومنین است و نه کلیه انسانها. مثلا احکام و قوانین فقه اسلامی در تمامی زمینه های مدنی، قضائی و حتی فردی تنها از حقوق مسلمانان سخن می گوید و آنرا در موقعیتی کاملا برتر و ممتاز تر از غیر مسلمین قرار میدهد. بعلاوه در تمام مذاهب – از جمله و بخصوص در اسلام – مردان و زنان دارای حقوق برابر نیستند. بعبارت دیگر هر مذهب معین از لحاظ حقوق اجتماعی و حقوق فردی نه تنها میان پیروان خود و پیروان مذاهب دیگر – و البته کلیه آنان با کفار – کاملا تفاوت قائل است. بلکه نیمی از پیروان خود، یعنی مردان (یا بقول قرآن مسلمین و مومنین) را از نیمه دیگر (مومنات و مسلمات) متمایز میکند و برتر می شمارد.

این تقسیم بندی حقوقی افراد جامعه بر حسب اعتقادات مذهبی و جنسیت آنان، همواره و در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی، بهانه و مستمسک مناسب و موثری برای استثمار گران بمنظور ایجاد تفرقه در میان توده های مردم فراهم کرده است.

مذهب سدی در مقابل هر نوع تحول و حرکت بجلو است:

گذشته از عواملی که فوقاً بر شمردیم، صرف این واقعیت که تاریخ ظهور و پیدایش مذاهب - بمثابه آئین های جزمی و مقدسی که انسانها در آن حق دخل و تصرف ندارند-، به حدود دو هزار سال قبل باز می گردد

، به مذهب خصلتی ارتجاعی و رو به عقب میدهد. هر آئین مذهبی اگر بخواهد به نظرات و دستورالعمل های عتیقه خود - که غالباً حتی از دستاوردهای فرهنگی و علمی تمدن عصر خود نیز عقب تر است - وفادار باقی بماند، نمی تواند همچون سدی در مقابل تحولات و تغییرات اجتماعی و تکامل شرایط زندگی انسانها مقاومت نکند و خواستار حفظ و تثبیت فرهنگ و نظام کهنه در مقابل افکار و مناسبات جدید نباشد.

مخالفت سرسختانه مسیحیت با ایده ها و افکار نو و شکنجه و آزار و کشتار متفکرین و دانشمندان توسط کلیسا در سراسر تاریخ قرون وسطی، و دشمنی "مجتهدین" و "علمای اعلام" در ایران در تمام طول قرن حاضر و بخصوص بعد از حاکمیت جمهوری اسلامی، با هر آنچه رنگ و نشانی از فرهنگ و تمدن امروز بشر با خود دارد، نمونه هائی از مقاومت مذهب و تفکر متحجر مذهبی در برابر پیشرفت و تکامل است.

* * *

این قابلیتها و ظرفیتها، که ما تنها عمده ترین آنها را در بالا ذکر کردیم، از مذهب ابزاری برای توجیه و حراست ستم و استثمار طبقاتی می سازد. هر آئین مذهبی، حتی اگر در قصص و احادیث خود رنگی از آه و اندوه ستمکشان داشته باشد، در زندگی واقعی و به مثابه یک نهاد اجتماعی به جزئی از دستگاه حکومت تبدیل می شود و نقش و وظیفه تزئین و آرایش واقعیت ستم و استثمار با پوششی از معنویات و اخلاقیات مذهبی، مشروعیت بخشیدن به نظام اجتماعی موجود و فراخواندن بردگان و قربانیان این نظام به اطاعت و تحمل و تکمیل و تسلیم را بعهده می گیرد.

نقش اسلام در امپراتوری اسلامی و کلیسا و مسیحیت در سراسر دوران تاریک قرون وسطی، همچنانکه عملکرد پاپ و واتیکان و اسلام و خمینی در جهان سرمایه داری امروز، چیزی به جز این نبوده و نیست.

در اینجا ممکن است برخی از خوانندگان بما تذکر دهند که در مقاطع مختلف تاریخی مذهب نقش مترقی و رادیکال نیز داشته است و از اینرو این نتیجه گیری ما همواره و در مورد تمامی فرقه ها و شاخه های مذهبی صدق نمی کند. ار آنجا که این نظر سالها در میان روشنفکران و نیروهای سیاسی خورده بورژوائی نفوذ داشته و بخصوص سازمان مجاهدین خلق همواره یکی از مدافعین و طرفداران سرسخت آن بوده است، لازم است تا در ادامه بحث خود مشخصا نقش و عملکرد آنچه به مذهب مترقی و انقلابی موسوم شده است را نیز بررسی کنیم.

"مذهب رادیکال"، ایدئولوژی ستون پنجم استثمارگران در میان توده هاست

در اینکه در دوران تاریخی گذشته و حتی تا حدودی در زمان حاضر، برخی شورشها و جنبش های توده ای بدلائل مختلف رنگ مذهبی بخود گرفته است، تردیدی نیست. اما این نیز یک واقعیت انکار ناپذیر است که چنین جنبش هایی تا همان حد که قالب مذهبی بخود گرفته و خواستها و اهداف خود را با زبان مذهب بیان داشته اند، بهمان نسبت از اهداف انقلابی و توده ای خود دور شده و قابلیت ضربه پذیری و به انحراف کشیده شدن در آنها افزایش یافته است. نفس وجود جنبش توده ای تحت لوای مذهب، خود بیانگر این واقعیت است که توده ها درک و شناخت روشنی از منافع واقعی و شرایط رهایی شان از قید ستم و استثمار ندارند و گر چه برای آزادی و رهایی خود بپا خاسته اند، اما هنوز توهم خود نسبت به مذهب را از دست نداده اند و حتی تا آن درجه بر ماهیت ارتجاعی و نقش و خصوصیت اسارتبار مذهب آگاه نشده اند که آنرا بوسیله بیان خواسته ها و اهداف انقلابی خود تبدیل نکنند. این تناقض میان توهم و وکل توده های بپاخاسته به مذهب با اهداف و خواستهای انقلابی آنان، یا در واقع تناقضی میان مضمون و محتوای انقلابی یک جنبش توده ای با فرم بیان و شکل مذهبی آن وجود دارد، از همان آغاز بذر تحریف و شکست را در میان چنین جنبش هایی می پروراند. در واقع جنبشی که برای رسیدن به اهدافش به خداوند نیاز داشته باشد، این قابلیت را نیز دارد که بخاطر خداوند، از اهدافش دست بکشد و به آلت دست و وسیله تسویه حساب طبقات حاکم و ابزار جنگهای درون خانوادگی استثمارگرانی که همواره خداوند و نمایندگان زمینی او را با خود داشته اند، تبدیل شود. چرا که همان توهمات که باعث می شود تا توده ها برای دست یافتن به خواستها و اهدافشان به مذهب متوسل شوند، به طبقات حاکم نیز این

امکان و قدرت را میدهد که با اتکا و بوسیله مذهب، با تمام ویژگیها و ظرفیتهای ارتجاعی ذاتی و امکانات عینی و مادی اش، مبارزه توده ها را تحریف و مسخ نمایند، از محتوای انقلابی تهی کنند و در نهایت آنرا به شکست بکشانند. بنابر این هر جنبشی، بهمان اندازه که مذهبی است، بهمان درجه که بخواد مذهبی باقی بماند و خود را از طریق و حول مذهب بیان و متشکل کند، بهمان درجه یک جنبش انقلابی نیست، بلکه یک حرکت توده ای کور و عقب مانده است که در نهایت در خدمت دشمنان توده ها و طبقات ضد انقلابی قرار می گیرد. پس حضور مذهب در یک جنبش توده ای، نه نشانگر رادیکال بودن مذهب، بلکه برعکس نماینده ضعف ها و عقب ماندگی ها و مبین جنبه های ارتجاعی و ضد انقلابی آن جنبش توده ای معین است.

اما اگر توسل توده های مردم به مذهب برای رسیدن به اهداف و خواستههای انقلابی شان از ناآگاهی و توهمات آنان نشات می گیرد، برای آن اقشار و طبقات اجتماعی و شخصیت ها و نیروهای سیاسی نماینده آنان که آگاهانه تلاش می کنند تا مذهب را به ایدئولوژی اعتراض و مباره تبدیل کنند، مساله دارای ابعاد دیگری است. تاریخ همواره این واقعیت را بروشنی نشان داده است که اولاً نقد و اعتراض رهبران و نیروهای سیاسی و مذهبی – چه در گذشته و در مورد پیامبران و ائمه و حکام و امرای مذهبی و چه امروز در مورد امثال خمینی و مجاهدین – به وضعیت موجود و انگیزه ها و دلایل آنان برای تغییر و دگرگونی آن، با نقد و اعتراض توده های تحت ستم و استثمار کاملاً متفاوت است و لذا اهدافی که اینان دنبال می کنند و مبارزه ای که برای رسیدن به این هدف در گیر آند نیز نمی تواند با مبارزه توده ها کمترین وجه مشترکی داشته باشد. ثانیاً این شخصیتها و نیروهای مذهبی – از پیامبران گرفته تا خمینی و رجوی – نه بخاطر اعتقاد و ایمان خودشان به قدرت و نیروی رهائی بخش مذهب، بلکه به این دلیل به مذهب متوسل می شوند که آنرا وسیله مناسبی برای بسیج و حرکت در آوردن توده ها- یا بقول آیات و روایات مذهبی، عوام الناس – در جهت اهداف و منافع طبقاتی خود میدانند. از میان سران قبایل عرب در بدو ظهور اسلام گرفته تا کشورگشائی های خلفای اسلامی و از جنگ های صلیبی تا جنگ امروز ایران و عراق، رهبران و احزاب سیاسی مذهبی همواره توده ها را علیه توده ها و در خدمت منافع طبقاتی دشمنان بسیج کرده و به حرکت در آورده اند. آنها همواره سعی داشته اند تا برای جذب توده های معترض و تحت ستم، به مذهب چهره ای انقلابی و مردمی بدهند، حال آنکه در عرصه واقعی مبارزه

طبقاتی، نقش و عملکرد مذهب "مردمی و انقلابی" آنان عینا مانند فاشیسم و راسیسم، چیزی بجز بسیج توده ها بر علیه منافع و خواسته های واقعی آنان نبوده است. حقیقت آن است که مذهب معترض، و یا آنچه "مذهب رادیکال و انقلابی" نامیده می شود، با قرار گرفتن در اپوزیسیون و با پوشاندن چهره سیاه و رسوای خود در پشت ماسک حمایت از مستضعفین و محرومان، میتواند بمثابة ستون پنجم طبقات استثمارگر و ارتجاعی در میان توده های مردم نفوذ کند و بسیار موثرتر و کارآمدتر از هر نوع ابزار سرکوب و فریب دیگری و در مواقع خطیری که حتی از سرنیزه عریان و توپ و تانک و مسلسل کاری ساخته نیست، حافظ و ناجی سلطه اقتصادی و حاکمیت سیاسی استثمارگران باشد.

تجربه انقلاب ایران و جایگاهی که امروزه اسلام در سیاستهای ضد انقلابی و سرکوبگرانه دول امپریالیستی غرب یافته است، نمونه زنده و بارز این نقش و عملکرد مذهب معترض است. در ایران سالهای قبل از انقلاب، اسلام پرچم مبارزه روشنفکران و نیروهای خرده بورژوائی که تحت فشار سرمایه بزرگ و امپریالیستی و از زاویه ارتجاعی و عقب مانده به امپریالیسم اعتراض داشتند و در واقع با تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی که بر اثر حاکمیت سرمایه، بویژه بعد از اصلاحات ارضی، در جامعه سنتی و فئودالی ایران بوجود آمده بود مخالف بودند، تبدیل شده بود. گرچه شخصیتها و نیروهای اپوزیسیون مذهبی شاه طیف ناهمگونی را تشکیل میدادند و مبانی عقیدتی آنان از اسلام بغایت ارتجاعی و قرون وسطائی خمینی تا افکار شبه سوسیالیستی و خرده بورژوائی مجاهدین را در بر می گرفت، اما وجه مشترک اساسی همگی این شخصیت ها و نیروها از آل احمد و شریعتی گرفته تا آیت الله طالقانی و خمینی و از فدائیان اسلام تا نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق، عبارت بود از توهم پراکنی و عوامفریبی در باره جنبه های "مترقی و انقلابی" اسلام و تلاش برای تحریف و سمت دهی به اعتراضات و مبارزات توده ها در جهت اهداف و مقاصدی که با خواسته های انقلابی کارگران و زحمتکشان کاملا مغایر و متناقض بود؛ کارگران و زحمتکشان از استثمار سرمایه داری و سرکوب و اختناق وحشیانه امپریالیستی در رنج بودند و امثال آل احمد و شریعتی از غریزدگی و از دست رفتن آداب و رسوم و فرهنگ عقب مانده فئوالی؛ توده های مردم به نظام سرمایه داری و فقر و بی حقوقی ناشی از این نظام اعتراض داشتند و امثال فدائیان اسلام و خمینی به کشف حجاب، حق رای زنان و ممنوع شدن مراسم سینه زنی و قمه زنی؛ کارگران خواستار در هم کوبیدن کل نظام سرمایه داری بودند

و امثال مجاهدین خلق خواستار از میان برداشتن صنایع مونتاژ و رشد و گسترش سرمایه داری ملی! و قس علیهذا. اما وجود این دوگانگی و تناقض میان نقد فئودالی و خرده بورژوائی اپوزیسیون اسلامی از سلطنت و امپریالیسم با خواسته های انقلابی، دمکراتیک و ضد امپریالیستی توده های کارگر و زحمتکش، مانع از آن نمی شد که "اسلام معترض"، چه با تعبیر فیضه ای و فقاهتی خمینی و چه در شکل تشیع سرخ علوی مجاهدین، از ایفای نقش خود بمثابة ایدئولوژی ستون پنجم بورژوازی و امپریالیسم در میان توده های مردم ناتوان باشد. جهل و عقب ماندگی سیاسی توده های کارگر و زحمتکش، تعصبات و خرافات مذهبی و ایمان و اعتقادشان به اسلام، که طی قرن‌ها بوسیله طبقات استثمارگر و حاکم در ذهن آنان رسوخ داده شده بود، و همچنین توهمات آنان نسبت به جنبه های "انقلابی و ضد امپریالیستی" اسلام که بوسیله نیروهای نظیر مجاهدین در میان مردم دامن زده می شد، به توده ها اجازه نمی داد که ماهیت واقعی اهداف و سیاستهای نیروهای مرهبی اپوزیسیون شاه را بشناسند و به تناقض آن با منافع و خواسته های انقلابی خود پی برند. بهمین علت بود که زمانیکه توده ها برای سرنگونی سلطنت و رهائی از یوغ سرمایه و امپریالیسم بپا خاستند، اپوزیسیون مذهبی توانست بر امواج انقلاب شوار شود، نفوذ خود در میان مردم را در خدمت دشمنان آنان بکار گیرد و رسالت تاریخی خود را در نجات سرمایه و امپریالیسم از چنگ انقلاب ایفا نماید؛ تا به آن حد که امروز بخشی از این اپوزیسیون حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی را تشکیل داده و خون کارگران و زحمتکشان را برای حفظ و پاسداری از حاکمیت سرمایه و نظام سرمایه داری در شیشه کرده است و بخش دیگری که خیال برپائی جمهوری دمکراتیک اسلامی را در سر می پروراند، مترصد فرصت است تا همین نقش و وظیفه را در انقلاب فردای ایران ایفا نماید.

به این ترتیب انقلاب ایران یکبار دیگر بر این واقعیت صخه گذاشت که مذهب معترض نه تنها فاقد هر نوع رادیکالیسمی است، بلکه همچون مذهب رسمی و حاکم ابزار تحمیق و ستمگری است، ایدئولوژی فریب و دروغ است و خدمتگذار ستم و استثمار طبقاتی است.

ما تاکنون مبانی نقد مارکسیستی مذهب را بررسی کردیم و نشان دادیم که اولاً ایدئولوژی و سیستم نظری مذهب متناقض با دانش و آگاهی و اراده آزاد انسان است، ثانیاً زمینه عینی و جود و بقای مذهب روابط و مناسبات استثمارگرانه طبقاتی است ثالثاً نقش و عملکرد واقعی نهاد اجتماعی

مذهب حفظ و تحکیم این روابط و مناسبات است. در ادامه بحث خود به مساله شیوه تبلیغ علیه مذهب می پردازیم.

مذهب عامل ایجاد تفرقه در میان توده هاست:

تا آنجا که به حقوق اجتماعی و فردی باز می گردد، منظور هر مذهبی از انسان و یا افراد جامعه، صرفاً مومنین یا معتقدین به همان مذهب معین است. مفهوم مذهبی عدل و برابری نیز – حتی اگر تبعیضاتی که بر حسب موقعیت طبقاتی و میزان دارائی افراد در احکام حقوقی مذاهب وجود دارد را در نظر نگیریم – همانا مساوات میان این مومنین است و نه کلیه انسانها. مثلاً احکام و قوانین فقه اسلامی در تمامی زمینه های مدنی، قضائی و حتی فردی تنها از حقوق مسلمانان سخن می گوید و آنرا در موقعیتی کاملاً برتر و ممتاز تر از غیر مسلمین قرار میدهد. بعلاوه در تمام مذاهب – از جمله و بخصوص در اسلام – مردان و زنان دارای حقوق برابر نیستند. بعبارت دیگر هر مذهب معین از لحاظ حقوق اجتماعی و حقوق فردی نه تنها میان پیروان خود و پیروان مذاهب دیگر – و البته کلیه آنان با کفار – کاملاً تفاوت قائل است. بلکه نیمی از پیروان خود، یعنی مردان (یا بقول قرآن مسلمین و مومنین) را از نیمه دیگر (مومنات و مسلمات) متمایز میکند و برتر می شمارد.

این تقسیم بندی حقوقی افراد جامعه بر حسب اعتقادات مذهبی و جنسیت آنان، همواره و در سراسر تاریخ جوامع طبقاتی، بهانه و مستمسک مناسب و موثری برای استثمارگران بمنظور ایجاد تفرقه در میان توده های مردم فراهم کرده است.

مذهب سدی در مقابل هر نوع تحول و حرکت بجلو است:

گذشته از عواملی که فوقاً بر شمردیم، صرف این واقعیت که تاریخ ظهور و پیدایش مذاهب – بمثابه آئین های جزمی و مقدسی که انسانها در آن حق دخل و تصرف ندارند، – به حدود دو هزار سال قبل باز می گردد

، به مذهب خصلتی ارتجاعی و رو به عقب میدهد. هر آئین مذهبی اگر بخواهد به نظرات و دستورالعمل های عتیقه خود – که غالباً حتی از دستاوردهای فرهنگی و علمی تمدن عصر خود

نیز عقب تر است - وفادار باقی بماند، نمی تواند همچون سدی در مقابل تحولات و تغییرات اجتماعی و تکامل شرایط زندگی انسانها مقاومت نکند و خواستار حفظ و تثبیت فرهنگ و نظام کهنه در مقابل افکار و مناسبات جدید نباشد.

مخالفت سرسختانه مسیحیت با ایده ها و افکار نو و شکنجه و آزار و کشتار متفکرین و دانشمندان توسط کلیسا در سراسر تاریخ قرون وسطی، و دشمنی "مجتهدین" و "علمای اعلام" در ایران در تمام طول قرن حاضر و بخصوص بعد از حاکمیت جمهوری اسلامی، با هر آنچه رنگ و نشانی از فرهنگ و تمدن امروز بشر با خود دارد، نمونه هائی از مقاومت مذهب و تفکر متحجر مذهبی در برابر پیشرفت و تکامل است.

* * *

این قابلیتها و ظرفیتها، که ما تنها عمده ترین آنها را در بالا ذکر کردیم، از مذهب ابزاری برای توجیه و حراست ستم و استثمار طبقاتی می سازد. هر آئین مذهبی، حتی اگر در قصص و احادیث خود رنگی از آه و اندوه ستمکشان داشته باشد، در زندگی واقعی و به مثابه یک نهاد اجتماعی به جزئی از دستگاه حکومت تبدیل می شود و نقش و وظیفه تزئین و آرایش واقعیت ستم و استثمار با پوششی از معنویات و اخلاقیات مذهبی، مشروعیت بخشیدن به نظام اجتماعی موجود و فراخواندن بردگان و قربانیان این نظام به اطاعت و تحمل و تکمیل و تسلیم را بعهد می گیرد.

نقش اسلام در امپراتوری اسلامی و کلیسا و مسیحیت در سراسر دوران تاریک قرون وسطی، همچنانکه عملکرد پاپ و واتیکان و اسلام و خمینی در جهان سرمایه داری امروز، چیزی به جز این نبوده و نیست.

در اینجا ممکن است برخی از خوانندگان بما تذکر دهند که در مقاطع مختلف تاریخی مذهب نقش مترقی و رادیکال نیز داشته است و از اینرو این نتیجه گیری ما همواره و در مورد تمامی فرقه ها و شاخه های مذهبی صدق نمی کند. ار آنجا که این نظر سالها در میان روشنفکران و نیروهای سیاسی خورده بورژوائی نفوذ داشته و بخصوص سازمان مجاهدین خلق همواره یکی از مدافعین

و طرفداران سرسخت آن بوده است، لازم است تا در ادامه بحث خود مشخصا نقش و عملکرد آنچه به مذهب مترقی و انقلابی موسوم شده است را نیز بررسی کنیم.

"مذهب رادیکال"، ایدئولوژی ستون پنجم استثمارگران در میان توده هاست

در اینکه در دوران تاریخی گذشته و حتی تا حدودی در زمان حاضر، برخی شورشها و جنبش های توده ای بدلائل مختلف رنگ مذهبی بخود گرفته است، تردیدی نیست. اما این نیز یک واقعیت انکار ناپذیر است که چنین جنبش هائی تا همان حد که قالب مذهبی بخود گرفته و خواستها و اهداف خود را با زبان مذهب بیان داشته اند، بهمان نسبت از اهداف انقلابی و توده ای خود دور شده و قابلیت ضربه پذیری و به انحراف کشیده شدن در آنها افزایش یافته است. نفس وجود جنبش توده ای تحت لوای مذهب، خود بیانگر این واقعیت است که توده ها درک و شناخت روشنی از منافع واقعی و شرایط رهائی شان از قید ستم و استثمار ندارند و گر چه برای آزادی و رهائی خود بپا خاسته اند، اما هنوز توهم خود نسبت به مذهب را از دست نداده اند و حتی تا آن درجه بر ماهیت ارتجاعی و نقش و خصوصیت اسارتبار مذهب آگاه نشده اند که آنرا بوسیله بیان خواسته ها و اهداف انقلابی خود تبدیل نکنند. این تناقض میان توهم و وکل توده های بپاخاسته به مذهب با اهداف و خواستهای انقلابی آنان، یا در واقع تناقضی میان مضمون و محتوای انقلابی یک جنبش توده ای با فرم بیان و شکل مذهبی آن وجود دارد، از همان آغاز بذر تحریف و شکست را در میان چنین جنبش هائی می پروراند. در واقع جنبشی که برای رسیدن به اهدافش به خداوند نیاز داشته باشد، این قابلیت را نیز دارد که بخاطر خداوند، از اهدافش دست بکشد و به آلت دست و وسیله تسویه حساب طبقات حاکم و ابزار جنگهای درون خانوادگی استثمارگرانی که همواره خداوند و نمایندگان زمینی او را با خود داشته اند، تبدیل شود. چرا که همان توهمات که باعث می شود تا توده ها برای دست یافتن به خواستها و اهدافشان به مذهب متوسل شوند، به طبقات حاکم نیز این امکان و قدرت را میدهد که با اتکا و بوسیله مذهب، با تمام ویژگیها و ظرفیتهای ارتجاعی ذاتی و امکانات عینی و مادی اش، مبارزه توده ها را تحریف و مسخ نمایند، از محتوای انقلابی تهی کنند و در نهایت آنرا به شکست بکشانند. بنابر این هر جنبشی، بهمان اندازه که مذهبی است، بهمان درجه که بخواهد مذهبی باقی بماند و خود را از طریق و حول مذهب بیان و متشکل کند، بهمان درجه یک جنبش انقلابی نیست، بلکه یک حرکت توده ای کور و عقب مانده است که در نهایت در

خدمت دشمنان توده ها و طبقات ضد انقلابی قرار می گیرد. پس حضور مذهب در یک جنبش توده ای، نه نشانگر رادیکال بودن مذهب، بلکه برعکس نماینده ضعف ها و عقب ماندگی ها و مبین جنبه های ارتجاعی و ضد انقلابی آن جنبش توده ای معین است.

اما اگر توسل توده های مردم به مذهب برای رسیدن به اهداف و خواستهای انقلابی شان از ناآگاهی و توهمات آنان نشأت می گیرد، برای آن اقشار و طبقات اجتماعی و شخصیت ها و نیروهای سیاسی نماینده آنان که آگاهانه تلاش می کنند تا مذهب را به ایدئولوژی اعتراض و مباره تبدیل کنند، مساله دارای ابعاد دیگری است. تاریخ همواره این واقعیت را بروشنی نشان داده است که اولاً نقد و اعتراض رهبران و نیروهای سیاسی و مذهبی - چه در گذشته و در مورد پیامبران و ائمه و حکام و امرای مذهبی و چه امروز در مورد امثال خمینی و مجاهدین - به وضعیت موجود و انگیزه ها و دلایل آنان برای تغییر و دگرگونی آن، با نقد و اعتراض توده های تحت ستم و استثمار کاملاً متفاوت است و لذا اهدافی که اینان دنبال می کنند و مبارزه ای که برای رسیدن به این هدف در گیر آند نیز نمی تواند با مبارزه توده ها کمترین وجه مشترکی داشته باشد. ثانیاً این شخصیتها و نیروهای مذهبی - از پیامبران گرفته تا خمینی و رجوی - نه بخاطر اعتقاد و ایمان خودشان به قدرت و نیروی رهایی بخش مذهب، بلکه به این دلیل به مذهب متوسل می شوند که آنرا وسیله مناسبی برای بسیج و حرکت در آوردن توده ها- یا بقول آیات و روایات مذهبی، عوام الناس - در جهت اهداف و منافع طبقاتی خود میدانند. از میان سران قبایل عرب در بدو ظهور اسلام گرفته تا کشورگشائی های خلفای اسلامی و از جنگ های صلیبی تا جنگ امروز ایران و عراق، رهبران و احزاب سیاسی مذهبی همواره توده ها را علیه توده ها و در خدمت منافع طبقاتی دشمنان بسیج کرده و به حرکت در آورده اند. آنها همواره سعی داشته اند تا برای جذب توده های معترض و تحت ستم، به مذهب چهره ای انقلابی و مردمی بدهند، حال آنکه در عرصه واقعی مبارزه طبقاتی، نقش و عملکرد مذهب "مردمی و انقلابی" آنان عیناً مانند فاشیسم و راسیسم، چیزی بجز بسیج توده ها بر علیه منافع و خواسته های واقعی آنان نبوده است.

حقیقت آن است که مذهب معترض، و یا آنچه "مذهب رادیکال و انقلابی" نامیده می شود، با قرار گرفتن در اپوزیسیون و با پوشاندن چهره سیاه و رسوای خود در پشت ماسک حمایت از مستضعفین و محرومان، میتواند بمثابة ستون پنجم طبقات استثمارگر و ارتجاعی در میان توده های مردم نفوذ کند و بسیار موثرتر و کارآمد تر از هر نوع ابزار سرکوب و فریب دیگری و در

مواقع خطیری که حتی از سرنیزه عریان و توپ و تانک و مسلسل کاری ساخته نیست، حافظ و ناجی سلطه اقتصادی و حاکمیت سیاسی استثمارگران باشد.

تجربه انقلاب ایران و جایگاهی که امروزه اسلام در سیاستهای ضد انقلابی و سرکوبگرانه دول امپریالیستی غرب یافته است، نمونه زنده و بارز این نقش و عملکرد مذهب معترض است. در ایران سالهای قبل از انقلاب، اسلام پرچم مبارزه روشنفکران و نیروهای خرده بورژوائی که تحت فشار سرمایه سرمایه بزرگ و امپریالیستی و از زاویه ارتجاعی و عقب مانده به امپریالیسم اعتراض داشتند و در واقع با تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی که بر اثر حاکمیت سرمایه، بویژه بعد از اصلاحات ارضی، در جامعه سنتی و فئودالی ایران بوجود آمده بود مخالف بودند، تبدیل شده بود. گرچه شخصیتها و نیروهای اپوزیسیون مذهبی شاه طیف ناهمگونی را تشکیل میدادند و مبانی عقیدتی آنان از اسلام بغایت ارتجاعی و قرون وسطائی خمینی تا افکار شبه سوسیالیستی و خرده بورژوائی مجاهدین را در بر می گرفت، اما وجه مشترک اساسی همگی این شخصیت ها و نیروها از آل احمد و شریعتی گرفته تا آیت الله طالقانی و خمینی و از فدائیان اسلام تا نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق، عبارت بود از توهم پراکنی و عوامفریبی در باره جنبه های "مترقی و انقلابی" اسلام و تلاش برای تحریف و سمت دهی به اعتراضات و مبارزات توده ها در جهت اهداف و مقاصدی که با خواسته های انقلابی کارگران و زحمتکشان کاملاً مغایر و متناقض بود؛ کارگران و زحمتکشان از استثمار سرمایه داری و سرکوب و اختناق وحشیانه امپریالیستی در رنج بودند و امثال آل احمد و شریعتی از غریزدگی و از دست رفتن آداب و رسوم و فرهنگ عقب مانده فئوالی؛ توده های مردم به نظام سرمایه داری و فقر و بی حقوقی ناشی از این نظام اعتراض داشتند و امثال فدائیان اسلام و خمینی به کشف حجاب، حق رای زنان و ممنوع شدن مراسم سینه زنی و قمه زنی؛ کارگران خواستار در هم کوبیدن کل نظام سرمایه داری بودند و امثال مجاهدین خلق خواستار از میان برداشتن صنایع مونتاژ و رشد و گسترش سرمایه داری ملی! و قس علیهذا. اما وجود این دوگانگی و تناقض میان نقد فئودالی و خرده بورژوائی اپوزیسیون اسلامی از سلطنت و امپریالیسم با خواسته های انقلابی، دمکراتیک و ضد امپریالیستی توده های کارگر و زحمتکش، مانع از آن نمی شد که "اسلام معترض"، چه با تعبیر فیضه ای و فقاهتی خمینی و چه در شکل تشیع سرخ علوی مجاهدین، از ایفای نقش خود بمثابة ایدئولوژی ستون پنجم بورژوازی و امپریالیسم در میان توده های مردم ناتوان باشد. جهل و عقب ماندگی

سیاسی توده های کارگر و زحمتکش، تعصبات و خرافات مذهبی و ایمان و اعتقادشان به اسلام، که طی قرن‌ها بوسیله طبقات استثمارگر و حاکم در ذهن آنان رسوخ داده شده بود، و همچنین توهمات آنان نسبت به جنبه های "انقلابی و ضد امپریالیستی" اسلام که بوسیله نیروهای نظیر مجاهدین در میان مردم دامن زده می شد، به توده ها اجازه نمی داد که ماهیت واقعی اهداف و سیاستهای نیروهای مرهبی اپوزیسیون شاه را بشناسند و به تناقض آن با منافع و خواسته های انقلابی خود پی برند. بهمین علت بود که زمانیکه توده ها برای سرنگونی سلطنت و رهائی از یوغ سرمایه و امپریالیسم بپا خاستند، اپوزیسیون مذهبی توانست بر امواج انقلاب شوار شود، نفوذ خود در میان مردم را در خدمت دشمنان آنان بکار گیرد و رسالت تاریخی خود را در نجات سرمایه و امپریالیسم از چنگ انقلاب ایفا نماید؛ تا به آن حد که امروز بخشی از این اپوزیسیون حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی را تشکیل داده و خون کارگران و زحمتکشان را برای حفظ و پاسداری از حاکمیت سرمایه و نظام سرمایه داری در شیشه کرده است و بخش دیگری که خیال برپائی جمهوری دمکراتیک اسلامی را در سر می پروراند، مترصد فرصت است تا همین نقش و وظیفه را در انقلاب فردای ایران ایفا نماید.

به این ترتیب انقلاب ایران یکبار دیگر بر این واقعیت صخه گذاشت که مذهب معترض نه تنها فاقد هر نوع رادیکالیسمی است، بلکه همچون مذهب رسمی و حاکم ابزار تحمیق و ستمگری است، ایدئولوژی فریب و دروغ است و خدمتگذار ستم و استثمار طبقاتی است.

ما تاکنون مبانی نقد مارکسیستی مذهب را بررسی کردیم و نشان دادیم که اولاً ایدئولوژی و سیستم نظری مذهب متناقض با دانش و آگاهی و اراده آزاد انسان است، ثانیاً زمینه عینی و جود و بقای مذهب روابط و مناسبات استثمارگرانه طبقاتی است ثالثاً نقش و عملکرد واقعی نهاد اجتماعی مذهب حفظ و تحکیم این روابط و مناسبات است. در ادامه بحث خود به مساله شیوه تبلیغ علیه مذهب می پردازیم.

۲- نکاتی در باره شیوه تبلیغ علیه مذهب

آناشیشیم و اپورتنیسم در برخورد به مساله مذهب

ما در بالا به پایه های فلسفی برخورد آناشیشستی و اپورتنیستی به مذهب اشاره کردیم و گفتیم که متافریسم، در دو شکل مشخص ولونتاریسم و دترمینیسم، اساس و جوهر مشترک این برخوردهای انحرافی است. در اینجا به بررسی مفصل تر این انحرافات می پردازیم.

نقد آناشیشستی مذهب از ولونتاریسم سرچشمه می گیرد: یعنی ندیدن و به حساب نیاموردن ضرورت عینی و اجتماعی وجود مذهب و نفوذ آن در میان توده های مردم و از این رو تلاش اراده گرایانه برای محو مذهب، از مبارزه در راه نفی زمینه های عینی وجودی آن. اته ائیسم، محور تبلیغات آناشیشستی و امحای مذهب، هدف مستقیم و بلافاصله آنرا تشکیل می دهد. بعبارت دیگر برای آناشیشست ها مذهب از جنبه نقش سیاسی آن در مبارزه طبقاتی مطرح نیست، بلکه آنها علیه مذهب بطور درخود، علیه خدا و اصول عقاید مذهبی اعلام جنگ میدهند. جنگی که نه تنها هیچ ثمری برای پرولتاریا ندارد، بلکه عملا با طرح غیر سیاسی مساله مذهب و دامن زدن به اختلافات عقیدتی بین کارگران و زحمتکشان، به تثبیت و تعمیق شکافی که بورژوازی با تقسیم بندی توده ها به مذهبی و غیر مذهبی بوجود آورده است، منجر می شود.

انحراف دیگری که از نقد غیر دیالیکتیکی مذهب سرچشمه میگیرد، اپورتنیسم است. برخورد اپورتنیستی به مذهب، نتیجه سیاسی یک بینش دترمینیستی است. دترمینیسم، بر خلاف ولونتاریسم، ذهنیت را نتیجه و انعکاس یکجانبه عینیت میداند و تاثیر ذهن و اراده انسان را در تغییر و تعیین شرایط عینی نمی بیند و یا کمرنگ میکند. اپورتنیسم نیز در برخورد به مذهب چنین استلال می کند که "از آنجا که مذهب نتیجه روابط و مناسبات عینی در جامعه طبقاتی است، پس هر نوع برخورد جدی با عقاید مذهبی توده ها را باید به بعد از نفی نظام طبقاتی وا گذاشت و تا زمانی که جامعه طبقاتی پابرجاست، تبلیغ جدی و پیگیر نقطه نظرات مارکسیستی در باره مذهب، اقام عبث و بیحاصلی است که به رم دادن توده ها و دور کردن آنان از کمونیسم منجر می شود."

اپورتنیستها، نقش مذهب را در حفظ و تحکیم نظام طبقاتی نمی بینند و نمی فهمند که ذهنیت مذهبی توده ها نه تنها انعکاس، بلکه همچنین عامل بقای ستم و استثمار طبقاتی نیز هست. آنها با طفره رفتن از تبلیغ این واقعیت، به این بهانه که هنوز زمینه های عینی وجود مذهب پا بر جاست، تنها به بقا و تداوم این زمینه های عینی کمک میکنند و در واقع دست بورژوازی را برای تحمیق

مذهبی توده های مرم باز میگذارند. این انحراف، سالها بر جنبش چپ ایران حاکم بود و هنوز نیز آثار و عواقب آن باقی است.

سوسیالیسم خورده بورژوائی ایران، چه در دوره انقلاب و چه در سالهای اخیر، منحنی ترین و مبتذل ترین نوع برخورد اپورتنیستی با مذهب را نمایندگی می کرد. نیروها و سازمانهای پوپولیستی، نه تنها از مبارزه جدی و پیگیر با خرافات و توهمات مذهبی توده ه طفره می رفتند، بلکه خود در مواردی بیش از توده ها به "انقلابی" و "ضد امپریالیستی" بودن مذهب توهم داشتند، بطوری که در تبلیغات خود حتی تا حد توسل و اتکا به اعتقادات مذهبی توده ها و تائید جنبه های "مترقی و انقلابی" اسلام، پیش می رفتند. حتی در دوره بعد از قیام و حاکمیت جمهوری اسلامی، کم نبودند نشریات و اعلامیه ها و نطق و خطابه های تبلیغاتی که از جانب سازمانهای پوپولیستی با عنوان "بسم الله الرحمن و الرحیم"، استناد به "آیات و روایات" و شاهد مثال آوردن از اعمال و رفتار امام علی و حسین منتشر و ایراد می شدند. اعلامیه ها و خطابه هائی که سعی می کردند تا حقانیت مضمون خود را با توسل به قصص و احادیث مذهبی و با "قسم حضرت عباس" به توده ها اثبات کنند، و از این طریق برای سازمانهای خود کسب وجهه و محبوبیت نمایند؛ اما در عمل بجز تقویت و تثبیت توهمات مذهبی در میان مخاطبین خود آب به آسیاب شخصیت ها نیروهای مذهبی ریختن، نتیجه و حاصل دیگری نداشتند. آثار این شیوه اپورتنیستی تبلیغ در باره مذهب – گرچه نه در شکل مفرط و منحنی آن – هنوز ماسفانه در فعالیت برخی از مبلغین حزب کمونیست که وظیفه تبلیغ مستقیم و شفاهی در میان توده ها را بعهدہ دارند، بچشم می خورد. مثلاً رفقای در صفوف ما چنین فکر می کنند که "وقت افشای ماهیت ارتجاعی مذهب از موضع مارکسیستی، هنوز فرا نرسیده و وظیفه فعلی حزب ما نیست؛ شعار "مذهب امر خصوصی افراد است" باید محور تبلیغات ما قرا بگیرد و فرا رفتن از این شعار توده ها را رم می دهد؛ در شرایط حاضر برخورد ایدئولوژیک با مذهب یک انحراف آکادمیستی است و موجب تضعیف نفوذ ما در میان توده ها می شود و ... " چنین نظراتی در واقع میراثی است که پوپولیسم و نظریه اپورتونیستی تبلیغ – پروسه برای ما بجا گذاشته است.

اکنون بینیم که کمونیستها چگونه با این انحرافات مرزبندی می کنند و شیوه تبلیغ کمونیستی علیه مذهب به چه معنا است.

هدف کمونیستها از تبلیغ علیه مذهب چیست؟

در پایه ای ترین سطح، هدف ما از برخورد به مذهب زدودن توهمات و خرافات مذهبی توده ها و ترویج و اشاعه کمونیسم در میان کارگران و زحمتکشان است. آموزش مارکسیسم در تمامی وجوه آن در میان بخش هر چه وسیع تری از توده ها – و نه آنطور که سبک کار پوپولیستی تلقی می کند صرفاً تبلیغ توده ای مواضع و شعارهای تاکتیکی – یک وظیفه روتین و تعطیل ناپذیر کمونیستها است. نقد مذهب نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. ما وظیفه داریم که تمام نقطه نظرات مارکسیسم در باره مساله مذهب – همچنانکه در مورد هر مساله و پدیده دیگر جامعه سرمایه داری – را به توده طبقه کارگر و زحمتکشانی که می توانند ایدئولوژی این طبقه را بپذیرند آموزش دهیم. به عبارت دیگر نقد و افشای مذهب بمثابه یک ایدئولوژی ایده آلیستی مبتنی بر جهل و خرافه، مسفل از آنکه نقش و تاثیر سیاسی این ایدئولوژی در این یا آن مقطع مبارزه طبقاتی تا چه حد باشد، جزئی از مبارزه ما برای اشاعه ماتریالیسم و سوسیالیسم علمی است و بنا بر این هیچ مصلحت سیاسی و تاکتیکی نمی تواند و نباید موجب آن شود که ما از انجام این وظیفه طفره برویم، در آن تخفیف بدهیم و یا آن را به آینده موکول کنیم.

اما علاوه بر این هدف کلی، که ناظر بر ضرورت مقابله همیشگی ما با هر بینش و اعتقاد خرافی و جاهلانه است، برخورد کمونیستها به مذهب – چه در سطح ترویجی و آموزشی و چه در سطح شعارهای تاکتیکی مشخص – هدف سیاسی معینی را نیز در رابطه مستقیم با منافع طبقه کارگر و اهداف سیاسی او در مبارزه طبقاتی تعقیب می کند. این هدف که بیانگر خصلت سیاسی نقد پرولتر مذهب و از اینرو نشاندهنده وجه تمایز این نقد از اته ایسم بورژوائی است، عبارت است از: تضعیف و خنثی کردن نقش اجتماعی و عملکرد سیاسی مذهب بمثابه ابزار فریب و تحمیق و عامل ایجاد تفرقه در میان توده ای کارگر و زحمتکش.

بعبارت دیگر از نظر سیاسی کمونیستها نیروی عینی و اجتماعی مذهب، یعنی آن ارگان تبلیغاتی موثری که با تمام امکانات و قابلیت های ارتجاعی اش در کنار ارگانهای سرکوب به بورژوازی خدمت می کند، را هدف مستقیم خود قرار می دهند.

در نظر داشتن و از یاد نبردن این اصل – که وجوه مختلف برخورد پرولتری به مذهب را بیکدیگر پیوند می زند و در یک راستا قرار میدهد – ما را از یکسو از درغلتیدن به ترویج آکادمیستی و محور قرار دادن نفی و رد وجود خدا و اصول نظری مذهب در تبلیغات و از سوی دیگر از ملاحظه کاریها و مصلحت گرایی های تنگ نظرانه در تبلیغ شعارها و مواضع مشخص

تاکتیکی پرولتاریا در رابطه با مذهب، باز میدارد و شیوه اصلی تبلیغ و ترویج مارکسیستی علیه مذهب و رابطه این دو را به ما نشان میدهد.

اجازه بدهید برای روشن تر شدن مطلب، مشخصا تحریفات اپورتنیستی در شیوه تبلیغ شعار "جدائی مذهب از دولت" را مورد مطالعه قرار دهیم.

شعار "مذهب امر خصوصی مردم است"، بمثابه تخفیفی در خواست "جدائی مذهب از دولت"!

کمونیستها همواره خواهان "جدائی مذهب از دولت" بوده اند. هدف ما از طرح این خواست، که معنای مشخص آن در برنامه حزب کمونیست ایران بدقت توضیح داده شده است، عبارت از این است که از یکسو نفوذ و سلطه سیاسی و اجتماعی مذهب را هر چه بیشتر تضعیف و خنثی کنیم و دخالت آن در زندگی اجتماعی مردم را هر چه محدودتر نماییم و از سوی دیگر زمینه و شرایط مساعد و مطلوب تری برای مبارزه ایدئولوژیک با جهان بینی مذهبی فراهم آوریم. اما معمولا مبلغینی که مدام نگران رنجاندن و رم دادن توده ها هستند، این شعار را از معنا و محتوای واقعی آن خالی میکند و در عمل از آن وسیله ای برای "تقیه" اعتقادات خود در باره نقش و ماهیت مذهب می سازند. آنان خواست جدائی مذهب از دولت را به صورت یک شعار تدافعی و مصلحت گرایانه که گویا به منظور اعلام حمایت کمونیستها از مذهب خصوصی و موافقت با اعتقادات مذهبی اشخاص و یا حداکثر اعلام بی طرفی نسبت به این اعتقادات، طرح شده است، در میان توده ها تبلیغ می کنند و توضیح ی دهند.

انگلس و لنین بارها در برخورد به چنین انحرافات اپورتنیستی اعلام داشته اند که کمونیستها مذهب را نه در رابطه با خودشان و حزب کمونیست، بلکه نسبت به دولت یک امر خصوصی میداند. آنان بروشنی توضیح داده اند که آنجا که به پرولتاریا و حزب او مربوط می شود، کمونیستها نمیتوانند و نباید با مذهب بمثابه یک امر خصوصی موافق و یا حتی نسبت به آن بی طرف باشند.

این درست است که ما در تبلیغاتمان خواست "جدایی مذهب از دولت" را به شکل شعار "مذهب باید امر خصوصی افراد تلقی شود" نیز فرموله می کنیم. اما این فرم بیان، برخلاف تعبیر

اپورتینیستها، بخاطر تمایل ما به تمکین و سازش با اعتقادات و تعصبات مذهبی مردم اتخاذ نشده است، بلکه شعاری است که علاوه بر نشان دادن مخالفت با مذهب بمثابه یک امر دولتی، تعهد ما را نیز به اصل آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان میدارد. یعنی بر این اصل تاکید می کند که پرولتاریا، چه بمثابه اپوزیسیون و چه بعد از بدست گرفتن قدرت، اکیدا با توسل به جبر و زور، انگیزیسیون و تفتیش عقاید و ایجاد تبعیضات و محدودیتهای قانونی بر علیه افراد مذهبی مخالف است و برای نقد و طرد اعتقادات مذهبی در جامعه، هیچ شیوه ای بجز مبارزه نظری، روشنگری و آموزش و افناع را مجاز نمی شمارد. اما اپورتونیستها نه می توانند و نه می خواهند که هیچ یک از این نکات بدیهی را درک کنند. آنان نمی فهمند که ما مذهب را، صرف نظر از آنکه از دولت مستقل باشد یا نباشد، افیون توده ها و وسیله تخدیر آنان میدانیم و اگر خواستار جدائی مذهب از دولت می شویم دقیقا به این علت است که می خواهیم کلیه آن شیوه ها و طرق رسمی و قانونی رواج دولتی این افیون در جامعه کاملا و اکیدا لغو شود.

در واقع شیوه تبلیغ این مبلغین طرفدار مذهب خصوصی، به کار آن مامور مبارزه با مواد مخدر می ماند که فکر می کند مبارزه او با توزیع کنندگان مواد مخدر به معنای دفاع از و حمایت از مصرف شخصی مواد مخدر است!

روشن است که چنین "مبارزه ای"، جز گسترش بیشتر اعتیاد به مذهب در میان توده های مردم، یعنی نتیجه ای کاملا متناقض با آن چه از طرح خواست "جدائی مذهب از دولت" دنبال می کنیم، حاصل دیگری نخواهد داشت.

فراتر نرفتن از شعار "جدائی مذهب از دولت" یک تلقی اپورتونیستی از مفهوم شعار تاکتیکی

شیوه دیگر تحریف علمی نظرات مواضع مارکسیسم در باره مذهب، که در واقع تنها شکل بروز دیگری از انحراف نوع اول است، محدود ماندن و فراتر نرفتن از شعار "جدائی مذهب از دولت" در تبلیغات است. این شیوه کار مبلغینی است که ابتدا تبلیغ و ترویج را با یک دیوار چین از یکدیگر جدا میکند، به اولی وظیفه موعظه آکادمیستی اصول و مبانی عقیدتی و به دومی تبعیت از ملاحظات و محظورات تاکتیکی را می سپارند. و سپس چنین نتیجه می گیرند که: "فراتر نرفتن از شعار تاکتیکی جدائی مذهب از دولت در تبلیغات، یک اشتباه تاکتیکی است که یک مبلغ هیچگاه نباید مرتکب شود." این دسته از مبلغین نه تنها نقد مارکسیستی جهان بینی مذهب و افشای ماهیت

مذهب را به کار خود مربوط نمی دانند - به این دلیل که به ترویج و مبارزه ایدئولوژیک مربوط می شود! - بلکه در واقع چنین فکر می کنند که سخن گفتن از این نظرات، به کار آنها ضربه می زند و در انجام وظایف تبلیغی شان اختلال ایجاد می کند.

اما واقعیت آنست که بدون اتکا به تمام نظرات مارکسیستی در باره مذهب، دفاع از حقانیت خواست "جدائی مذهب از دولت" یا بهتر بگوئیم دفاع پرولتری از این خواست، غیر ممکن است. چرا که مردم، از آنجا که بخش تبلیغات و ترویجات مغز و شعورشان را یکدیگر جدا نکرده اند، بی گمان از مبلغینی که صرفاً به طرح شعار جدائی مذهب از دولت اکتفا می کنند، خواهند پرسید: چرا باید مذهب از دولت جدا باشد؟ و مبلغین ما اگر نخواهند صرفاً با افشای جنایات آیت الله خمینی، یعنی در واقع از موضع مجاهدین، به این سؤال پاسخ گویند و خواستار جدائی آخوندها از دولت شوند و یا اگر نخواهند به موضع لیبرالها بیفتند و جدائی مذهب از دولت را به جدائی هر نوع ایدئولوژی از دولت کش بدهند و به این طریق مبلغ دمکراسی ماوراء طبقاتی بشوند، در این صورت ناگزیرند و باید برای مخاطبین خود این حقیقت را توضیح بدهند که مذهب حامی منافع استثمارگران و حافظ نظام سرمایه داری است. و توضیح این حقیقت، تنها با اتکا بر تمام نقد مارکسیستی از مذهب و نه این یا آن موضع و شعار مشخص، ممکن و میسر است.

باید این اصل را همواره بیاد داشت که حقانیت تاکتیکی ما در برخورد به هر مساله ای ، و از جمله مذهب، از ایدئولوژی مارکسیستی ما سرچشمه می گیرد، و اگر برای رسیدن به اهداف تاکتیکی و مقطعی و در تبلیغاتی که برای رسیدن به این هدف انجام بدهیم، در ایدئولوژی خود تخفیف بدهیم، حقانیت خود را هم از دست خواهیم داد.

علاوه بر این انحرافات رایج، شیوه و شگردهای اپورتونیستی دیگری در طفره رفتن از تبلیغ مواضع کمونیستی در مورد مذهب نیز از جانب مبلغین پوپولیست بکار گرفته می شود که ما پرداختن به همه آنها را در اینجا ضروری نمی بینیم. تنها این نکته را یادآوری و تاکید می کنیم که مبلغینی که هدف سیاسی پرولتاریا را مبارزه با مذهب - یعنی تضعیف و از کار انداختن هر چه بیشتر این حربه چندین لبه بورژوازی در دفاع از سلطه طبقاتی خود - را به هر دلیلی فراموش می کنند و یا ندیده می گیرند، هر چند هم که موافقت قلبی خود را با اصول نقطه نظرات مارکسیسم علیه مذهب اعلام نمایند ناگزیر در فعالیت تبلیغی خود به این یا آن شکل معین از پرولتاریا دور شده و مبلغ نظرات طبقات دیگر خواهد شد.

بحث خود را در باره شیوه تبلیغ علیه مذهب در سه نکته اصلی جمع بندی می کنم.

۱- در سطح کلی و بعنوان یک اصل پایه ای سبک کار کمونیستی، ترویج و اشاعه تمامی نقطه نظرات مارکسیسم در باره مذهب، بمثابه جزئی از آموزش و آشنا ساختن توده ها با ایدئولوژی مارکسیسم، یک امر هویتی و یکی از وظایف تعطیل ناپذیر کمونیستها است.

۲- هدف مشخص کمونیستها در برخورد به مذهب را افشاء، تضعیف و خنثی کردن ماهیت و نقش ارتجاعی مذهب بمثابه ارگان تحمیق و فریب بورژوازی تشکیل می دهد. مبارزه ایدئولوژیک ما با جهان بینی مذهبی، همچنانکه تبلیغات حول شعارهای مشخص و تاکتیکی در رابطه با مذهب، در خدمت این هدف قرار می گیرد.

۳- خواست "جدائی مذهب از دولت" تضعیف سلطه سیاسی و اجتماعی مذهب و ایجاد زمینه و شرایط مساعدتر برای پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک علیه جهان بینی مذهبی را مد نظر دارد. بنا بر این برخلاف تلقی پوپولیستی، مخالفت کمونیستها با مذهب بمثابه یک امر دولتی به معنای موافقت آنان با مذهب بعنوان یک امر خصوصی نیست، دفاع کمونیستی از حقانیت خواست "جدائی مذهب از دولت"، تنها با افشای ماهیت و نقش ارتجاعی مذهب ممکن است.

* * *

نقش و جایگاه سیاسی که امروز مذهب در مبارزه طبقاتی و رویارویی بورژوازی با پرولتاریای ایران یافته است، ضرورت شناخت و درک عمیق نقد پرولتری مذهب و شیوه صحیح و اصولی تبلیغ آنرا بیش از پیش برای حزب ما میرم و برجسته می سازد. انقلاب ایران، اگر امپریالیسم و بورژوازی را وادار ساخت تا جرثومه های جهل و توحش مذهبی، این پاسداران قرون وسطائی استثمار و ستم طبقاتی را به نیابت خود به صحنه بفرستند؛ به پرولتاریا ایران نیز این فرصت تاریخی را داد تا مظهر آگاهی و اراده طبقاتی خود، یعنی حزب کمونیست ایران را بر پا دارد. به این ترتیب انقلاب ایران نبرد میان دانش و آگاهی با جهل و خرافات را به عرصه مستقیم رویارویی پرولتاریا و بورژوازی کشانده است. بیاند تا در این نبرد مبشر راستین دانش و آگاهی باشیم.

۵ بهمن ۱۳۶۲